

تتمه تعلیقات طبقات ناصری

قصص الانبیاء پوشنجی یا نابی ؟

از نسخ نایاب خطی

بناغلی محمد حسین بهروز عضو سابق انجمن تاریخ - که اکنون در کشور شوروی مشغول تحصیلات اند، بعد از طبع و نشر طبع دوم طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی نخستین بار مرا از وجود يك کتاب نایاب خطی بنام قصص الانبیاء پوشنجی اطلاع دادند، و یادداشت‌هایی که از آن نسخه خطی گرفته بودند، با چند خطی همان کتاب در دسترس من گذاشته.

این یادداشتها و اوراق خطی معلومات مزیدی را درباره قصص نابی که در تعلیقات جلد دوم طبقات ناصری (ص ۲۹۹ و ۴۰۸ ببعده) بران بحث رفته بود، فراهم آورد. و مقالتي را در تتميم تعلیقات مذکور نوشتم، که اینک برای تکمیل معلومات خوانندگان محترم آن کتاب، در مجله آریانا تقدیم می شود. و هم باغتنام فرصت ازین کمک ادبی آقای محترم بهروز که موجب نوشتن این مقاله و تحقیق يك مطلب جدید گردیده تشکر نمایم. زیرا اگر یاد آوری و یادداشت‌های ایشان نبودى هر اینه این مطلب مکتوم ماندی.

اینک عین مقاله :

در سنه ۱۹۵۴ م چون نویسنده این سطور جلد دوم طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی را با تعلیقات مفصل، از دانشگاه پنجاب شهر لاهور طبع و انتشار داد، در آخر آن کتابی تعلیقی را در شرح تاریخ و

قصص ابن هیصم نابی نوشت، که این کتاب یکی از آثار گمشده تاریخی است ولی منهاج سراج نسخه آنرا در حدود (۶۵۸ هـ) هنگام نوشتن طبقات ناصری در دست داشت.

در حین طبع ثانی جلد طبقات ناصری که بصورت مکمل تر در سنه (۱۳۴۳ ش) به نشر آن از کابل موفق شدم مبحث تعلیق مذکور را با برخی معلومات جدید تکمیل کردم که تلخیص آن چنین است:

ابوالحسن لهیصم بن محمد نابی یکی از مؤلفان دوره پیش از مغول است که یک کتاب او را منهاج سراج بنام قصص نابی - یا تاریخ ابن هیصم نابی - یا قصص و تواریخ، در چهار جلد دیده بود و یکی از منابع معلومات او در نوشتن طبقات است.

اسم هیصم در نسخ خطی بدو املاء مهمله و ضاد معجمه آمده. و چون هیصم در عربی مرد دلیر و بیسه باشد (۱) و نام هیصم به ضاد منقوطة در ماده هضم نیامده، بنابراین شکل هیصم آن بدون نقطه قابل قبولست و نسبت او هم به ناب است که این قصبه در میان فیروز کوه غور و هرات واقع بود، و در آنجا آبی و صحرایی لطیف و وسیع بنام سه گوشه ناب وقوع داشت. و چون علاء الدین غوری را با سنجر اختلاف افتاد، علاء الدین بر ناب و او به مارآباد و هراه الرو در. و ان جایها را نهب و غارت کرد.

در برخی از نسخ خطی نام هیصم به ضاد منقوطة نقل شده ولی تصمیم به هیصم در خراسان رواج داشت و امام ابو عبدالله محمد بن هیصم صاحب کتاب اعجاز القرآن و از اشباع محمد بن کرام سیستانی و امام فرقه هیصمیه را می شناسیم که عقاید وی بطایفه جسمیه میلی نداشت. (۲) همچنین مردی از معاصران و ممدوحان حکیم سنایی، علی بن هیصم بود، که در دیوان سنایی ستایش های او موجود است. و هکذا ابو نعیم حمزه بن هیصم فوشنجی تمیمی از رجال حدیث بود (۳) که در اغلب موارد این نام بشکل هیصم بدون

نقطه حرف ماقبل آخر ضبط گردیده است. (۴) در مجلس فسیحی تالیف فصیح احمد بن جلال الدین فسیحی خوافی هروی که بعد از سال (۸۳۶ هـ) نوشته شده، یکنفر بنام هیصم بن محمد بن عبدالعزیز ناوی مذکور است که درباره نسبت ناوی تصریح میکند

"الناوی و هو نسه الی ناو قریه من هراترود." (۵)

ازین تصریح فسیحی می دانیم: که امام هیصم بن محمد ناوی همان شخصی است که منهاج سراج او را بنلم ابوالحسنی هیصم بن محمد نابی مؤلف تاریخ و قصص دانسته است. وی بقول فسیحی نواسه دختری (ابن بنت) محمد بن هیصم کرامی ناوی پیشوای فرقه هیصمیه از کرامیان هراتست، که در ۲۸ شوال ۴۰۹ هـ در نساپور در گذشته است.

اما آنچه فسیحی نسبت این رجال را ناوی منسوب به ناو نوشته شکلیست از همان نابی منهاج سراج که تاکنون هم مردم ناب را ناو گویند و ابدال حروف (ب - و) در لهجه هروی فراوانست و تصریح فسیحی باینکه ناو در هراترود واقع بود، عین مطابق قول منهاج سراج است، و این مطلب را من در تعلیق ۷۴ صفحه ۴۰۸ جلد دوم طبقات ناصری نوشته ام. و این ناب اکنون هم در اوبه غربی هرات موجود است و نهری هم بنام جوی ناب از هریرود بر آمده و این منطقه را سیراب می سازد. (۶)

اما درباره قصص نابی که ماخذ منهاج سراج بود بعد از طبع دوم طبقات ناصری معلومات تازه و نافع بدست آمد، که اینک برای شناسائی این کتاب مفقود بسیار مفید است.

در کتابخانه شاهی کابل که جامع برخی از نسخ نادر و نایاب و گرانبهای خطی است کتاب بنام قصص الانبیاء بزبان فارسی و خط و کاغذ قرن ششم یا هفتم هجری موجود است که کتاب جداگانه غیر از قصص الانبیاء اسحق ابراهیم ابن خلف نساپوری (طبع جناب یغمایی

۱۳۴۰ تهران) ناشد. این کتاب اصلاً بزبان عربی تالیف ابو الحسن بن لهیصم (۷) البوشنجی بود، که محمد بن اسعد بن عبدالله حنفی ستري آنرا بفارسی ترجمه و بنام اتابک اعظم نصره الدنيا و الحق والدين اهداء نمود، و یک نسخه خطی این کتاب در کلکسیون کتب خطی مستشرق معروف ایدورد براون بود، که در سنه (۷۳۱ هـ) نوشته شده. و در فهرست این کتابها در سلسله مطبوعات گیب ذکری از آن رفته است. (۸)

در مقدمه نسخه کابل چنین نوشته است :

چنین گوید بنده ضعیف محمد بن اسعد بن عبدالله حنفی التستری عمی الله عنه، که چون طبایع مسلمیه را بخواندن و شنودن احوال گذستگان و اسماء و قصص ایشان، شغب عام میبشد و در مطالعه و اسماع آن فواید بسیار است و شک نیست که بهترین خلائق پیغامبرانند، و قصص و اخبار ایشان بهترین قصص و اخبار خواهد بود ... و کتابیکه مولانا الامام العالم ربانی شیخ ابوالحسن بن لهیصم (کذا) البوشنجی رحمه الله علیه درین باب ساخته، کتاب عدیم النظیر است و تمامت حکایات و روایات آن در کتب تفاسیر معتبر متداول مذکور و مسطور ... آنرا تتبع کرد، و شرایط احتیاط بجا آورده و اختلاف روایات را گفته و در عهده ایشان کرده. اما چون بعربی بود، فایده آن عمومی نداشت. این ضعیف آن کتاب را لفظاً بلفظ از عربی بیارسی کرد، ترجمه روشن و روان. طریقه اقتصار مسلوک داشت نه تطویل و نه اختصار مغل، تا همه را از آن نصیب باشد، و دیباچه آنرا بنام مخدوم اتابک اعظم خلیفه العجم و ارث ملک جم، شهریار اسلام نصره الدنيا و الحق والدين خلدالله دولته مطرز گردانید ...

درینکه محمد بن اسعد در کدام سال بترجمه این کتاب پرداخته بر ما روشن نیست ولی از زبان ترجمه و سبک نثر نویسی آن بر می آید که مربوط باواخر دوره سلجوقیان و قرن ششم هجریست. اگر چه در

اتابکان شبانکاره و اتابکان لرستان و بنی هزارسب چندین نفر شاهان لقب نصره الدين داشته اند، ولی این تابک اعظمی که ستري کتاب خود را بدو اهداء کرده، غالباً محمد پهلوان جیان ابن ایلدکراز اتابکان شمال غرب ایران خواهد بود، که در سنه (۵۸۱ هـ) در گذشته است (۹) زیرا محمد راوندی در راحة الصدور بارها اورا نصره الدين نامیده و نیز خواجه ظهیرالدین نساپوری اورا "اتابک اعظم نصره الدنيا و الدين محمد ایلدکز" می نویسد. (۱۰) و چون این اتابک محمد از (۵۶۸ تا ۵۸۱ هـ) حکمرانی داشت پس باید ترجمه هم بین این سنوات شده باشد.

اکنون این حقایق منقوله را در تحت مطالعه و تدقیق قرار داده و نتایج لازمه را از آن می گیریم :

۱. منهاج سراج جوزجانی با صراحت و مکرراً مؤلف کتاب قصص و تواریخ را نابی میداند، ولی در نسخه های ترجمه فارسی کابل و ایدرودبراون هر دو بوشنجی بود، و این دو جای در شرق و غرب هرات واقع بوده و لا اقل در بین خود فاصله صد میلجی دارند. این اشکال در صورتی رفع میشود که ما پدر هیصم و پسرش ابوالحسن راهرود در تالیف کتاب دخیل و سهیم بدانیم و بگوئیم : که پدر و اجداد این دودمان کرامی اصلاً نابی بودند، ولی ابوالحسن پس همصم از ناو به پوشنگ غربی هرات انتقال مکان کرده و خود را باعتبار مکسن ثانوی خویش بوشنجی نوشته باشد.

۲. در دو نسخه ترجمه فارسی تستری متفقاً نام مؤلف نسخه عربی مولانا الامام العالم ربانی شیخ ابوالحسن بن هیصم بوشنجی است.

اما منهاج سراج در مورد متعدد طبقات ناصری نام این کتاب را گاهی قصص ابی الحسن بن لهیصم - و باری قصص ابن هیصم - و

نحص نابی - و صاحب تالیف قصص نابی هیصم که کنیت او ابوالحسن بود و نام لهیصم بن محمد نابی - و تاریخ ابن هیصم و ابوالحسن لهیصم بن محمد نابی نوشته (۱۱) و تطبیق این اقوال کاری دشوار است. زیرا اگر متن منقول طبقات ناصری را در نسخ خطی مورد اعتبار بدانیم، در اقوال خود منهاج سراج تناقضی بوجود می آید در آنجا که گاهی ابو الحسن را پسر هیصم مینویسد و باری نام مؤلف را هیصم و کنیت او را ابوالحسن ابن محمد نابی می آورد. در حالیکه در نسخ ترجمه تستری نام مؤلف ابوالحسن بن هیصم است.

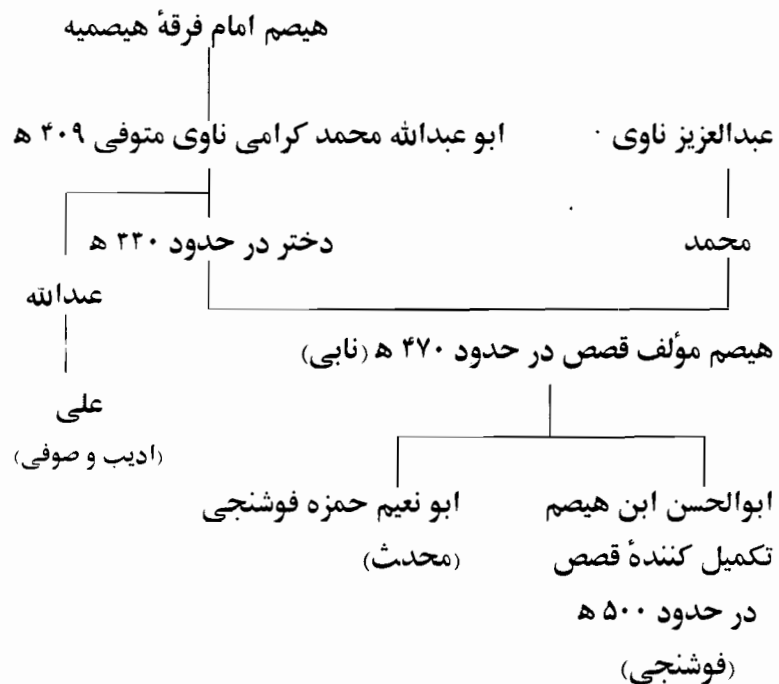
این اشکال را بصورتی حل توان کرد، که ما مؤلف اصلی قصص را هیصم بن محمد بن عبدالعزیز ناوی بدانیم، و پسرش ابوالحسن را تکمیل کننده کتاب بشماریم. و چون هیصم نواسه دختری ابو عبدالله محمد کرامی بن هیصم بود و او در سنه (۴۰۹ هـ) از جهان رفته پس عصر زندگانی مؤلف قصص، هیصم بن محمد را در حدود (۴۷۰ هـ) تخمین کرده می توانیم و باین حساب باید پسرش ابوالحسن متمم قصص در حدود (۵۰۰ هـ) زندگانی داشته باشد.

برین سخن که پدر و پسر هر دو در تالیف و تکمیل کتاب دست داشته اند قرینه هایی نیز موجود است :

اول : اینکه ترجمه تستری فقط قسمت قصص انبیاء است که باید هیصم آنرا در جلدی نوشته باشد. ولی منهاج سراج این کتاب را چهار جلد گوید، و قسمت تاریخ خلفای عباسی و حتی احوال ملوک طاهریه پوشنگی و دیلمیان و صفاریان و سامانیان و سوریان و غوری را هم از آن نقل می نماید و ازین بر می آید که مجلدات بعدی کتاب، مشتمل بود بر احوال دودمانهای شاهی خراسان که در عصر عباسیان بغداد برین سرزمین حکم رانده اند. و شاید مکمل این مجلدات ابوالحسن بن هیصم باشد و برین منیاج سراج این کتاب و مؤلف آنرا - طوریکه گذشت - بعناوین مختلف یاد کرده و شاء. اورا حلطی هم در بین پدر و پسر روی داده باشد.

دوهم : هیصم نابی قصص انبیاء را بزبان تازی نوشت، که آنرا منهاج سراج قصص نابی منسوب به هیصم نابی گوید ولی در آنجا که آنرا تاریخ هیصم می ماند، مقصد از آن تکمله پسرش ابوالحسن باشد، که پدر ساکن ناو (ناب) او به شرقی هرات بود، و پسرش ابوالحسن باعتبار مسکن جدید خود به پوشنگی شهرت یافته باشد.

۳. از روی معلوماتیکه در دست است شجره این دودمان ناوی کرامی ثم پوشنگی را چنین ترتیب باید کرد :



اکنون منتخبی از نثر تستری که ترجمه از عربیست با همان املاء اصل نسخه خطی کابل بیاوریم :

ذکر فتنه شدن داود علیه السلام :

بعضی گویند سبب فتنه داود آن بود که روزی با علماء بنی اسرائیل نشسته بود گفتند آدمی البته از گناه خالی نباشند و هیچ کس

نیست در عالم بی گناه. داود باخود گفت من خود را بطاعت مشغول کنم و جهد کنم که گناهی از من صادر نشود و بگفت که بحول و قوت خدا این کار بکنم. و بعضی گویند سبب آن بود که روزی در مناجات گفت یا رب! من در کتاب تو خواندم که در حق پیغامبران اکرام کردی و ایشان را برگزیدی! ایشان بچه چیز مستوجب آن کرامت شدند، تا من آن آن کنم که ایشان کردند. حق تعالی او را وحی کرد که ای داود! ایشان را بچیزها مبتلا کردم و بلاها دادم. ایشان صبر کردند، بدان سه چیز مستوجب کرامت شدند.

داود گفت: یا رب! مرا نیز مبتلا کن تا صبر کنم. حق تعالی او را وحی کرد که ای داود! چرا بلا را بر عافیت اختیار کنی؟ خود را نگاه دار، که هم درین ماه روز دوشنبه سیزدهم ماه ترا بیلائی مبتلا خواهیم کرد، و آن ماه رجب بود، چون سیزدهم ماه شد، داود به محراب در رفت و منتظر بلا نشست و در تشویش افتاد و بزبور خواندن مشغول شد. ناگاه مرغی بر صورت کبوتری از در بچه محراب پیش او افتاد، و بعضی گویند ابلیس خود را بدان صورت کرد و پیش او افتاد. روایتی دیگر آنست که تن آن مرغ از زر بود و پلها از دیباج مکلل بدر، و منقار او از فیروزه. پنداشت که از مرغان بهشت است و از حسن او متعجب بماند، و او پسری کوچک داشت باخود گفت: این مرغ را از بهر کودک بگیرم تا بدان بازی کند. دست دراز کرد تا مرغ را بگیرد پاره ازو دور تر شد و پیرید. دو پیشرفت مرغ پاره دور تر شد، پس داود از جای برخاست و خواندن زبور ترک کرد و مرغ پیرید و بر در بچه محراب افتاد، داود رفت که از آنجا بگیرد بسوی بستان اوریبا بر پیرید و بستان بر جنب محراب داود بود نظر انداخت تا مرغ کجا رفت، زنی دید نزدیک حوض بستان، برهنه سر بشانه می کرد. و چون آن زن سایه مردی دید سر بالا کرد، داود را بدید، و او را موی دراپود، مویها بیفشاند، و تن خود را بدان مویها پنهان کرد، داود چون

آن حال بدید گفت: انالله و نا اليه راجعون، لا حول کرد و بجای خود باز گشت و وزن او ریا نیکو ترین زنان آن روزگار بود، داود غلامی را بفرستاد تا بنگرد که آن زن کیست؟ و حال او چیست؟ غلام باز گشت و گفت: آن زن متشایع دختر حنانا، زن اوریبا بن صوریاست. و اوریبا تابوت بود در جنگ بلقا، و یوآب پسر و خواهر داود بود امیر آن لشکر و ایشان قلعه را حصار گرفته بودند، داود به یوآب نامه نوشت که اوریبا را بفرما، تا بایش جنگ رود و تابوت را بر دارد بر در قلعه جنگ کند و باز نگرود مگر فتح کند، تا او را بکشد، یوآب آن نامه را بر اوریبا خواند گفت: سمعاً و طاعة. تابوت را بر گرفت و در جنگ رفت و قلعه را فتح کرد. و از سنت ایشان آن بود که مردی دلیر از سبب یهودا تابوت را در جنگها پیش حرب بردی و جنگ کردی تا کشته شدی یا فتح روی نمودی، و نشایستی که باز گشتی، چه اعتماد لشکر برو بودی... مصنف گوید در باب عشق داود و زن اوریبا روایات بسیار آمده است که فراخور حال و منصب پیغامبران نیست، و مثل آن بریشان نسبت نشاید کرد از آن سبب آنرا نقل نکردم. چه مثل آن از بازاری و عوام خلق مستحق نیست خاصه از پیغامبران. (۱۲)

ماخذ

۱. منتهی الارب ۳۷۲/۴ طبقات ناصری طبقه ۱۷ والکامل ۶۲/۱۱
۲. دمیه القصر ۱۶۶
۳. اللباب فی تهذیب الاساب ۲۲۷/۲
۴. تلخیص از تعلیق ۴ ص ۲۹۹ ج ۲ طبقات ناصری
۵. مجمل فصیحی ۱۲۳/۲
۶. قاموس جغرافی افغانستان ۱۸۰/۱
۷. در اصل به ضاد منقوطة است، ولی در نسخه براون هیصم بود.
۸. پرشن لترچر بزبان انگلیسی تالیف ستوری ۱۶۲/۱ طبع لندن ۱۹۲۷ م.
۹. زمباور در معجم الاساب ۳۴۹ ترجمه عربی
۱۰. سلجوقیان ۸۳
۱۱. رجوع شود به تعلیقات طبقات ناصری ۲/۲۹۹ و ۴۰۸
۱۲. مجله آریانا، سال ۱۳۴۵ ش، شماره ۵ و ۶ _ ص ۲۱۹ تا ۲۲۸